



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَوَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۳) وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ (۳۴)﴾

تفسیر ادبی ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾

سوره مبارکه «جاثیه» که ملاحظه فرمودید ششمین ﴿حم﴾ از «حوامیم سبعة»^۱ است و در مکه نازل شد، عناصر اصلی آن هم اصول دین بود که ملاحظه فرمودید. بعد از اینکه قرآن کریم افراد را به دو گروه تقسیم کرد: یک عده بعد از اقامه برهان و روشن شدن، بی‌راهه رفتند و بعضی راه مستقیم را طی کردند، در آیه ۲۳ فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر» (مؤمن)، «فصلت»، «شوری»، «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته‌اند.

فَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ، این ﴿عَلَى عِلْمٍ﴾ یقیناً متعلق به ﴿أَضَلَّهُ﴾ است و مفعول واسطه است برای او، لکن بحث در این است که این حال است برای مفعول، یا حال است برای فاعل؟ یعنی «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ مِنَ اللَّهِ» یا «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُمْ»؟ این ﴿عَلَى عِلْمٍ﴾ مفعول واسطه است برای «أَضَلَّ»، حرفی در آن نیست؛ اما بحث در این است که حال است برای مفعول یا حال است برای فاعل؟ جناب فخر رازی و بعضی از همفکران او گفتند که ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾، برابر آنچه ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ خدا می‌داند چه کسی را پیامبر کند، خدا هم می‌داند که چه کسی را گمراه کند،^۲ این براساس تفکر اشعری فخر رازی و امثال ایشان است؛

برداشت اضلال کیفری در مقابل اضلال ابتدایی از آیه ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾

اما ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾؛ یعنی ذات اقدس الهی آنها را اضلال کیفری کرده، نه اضلال ابتدایی؛ خدای سبحان آنها را گمراه کرده که ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾،^۳ اما ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾؛^۴ این اضلال، اضلال در برابر هدایت ابتدایی نیست، بلکه در برابر هدایت پاداشی است و اضلال کیفری است، خدا هرگز اضلال ابتدایی ندارد، چون ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۵ است و همه را هدایت کرده است. هدایت دو قسم است: ابتدایی و پاداشی؛ اما اضلال بیش از یک قسم نیست و آن اضلال کیفری است. اضلال کیفری یعنی اینکه ذات اقدس الهی افرادی را هدایت کرده است، حکم الهی به آنها رسیده، آنها عالماً عامداً ﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾،^۶ از آن به بعد ذات اقدس الهی اینها را گمراه می‌کند، این یک مطلب.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۷۸؛ «ثم قال تعالى: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ یعنی علی علم بأن جوهر روحه لا يقبل الصلاح و...».

۳. سوره نحل، آیه ۹۳؛ سوره فاطر، آیه ۸.

۴. سوره بقره، آیه ۲۶.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۶. سوره بقره، آیه ۱۰۱.

مطلب دوم این است که گرچه اضلال کیفری هم باشد، امر وجودی نیست؛ یعنی این طور نیست که خدا یک امر وجودی به نام ضلالت به اینها بدهد، بلکه آن فیض و فوز خاص خودش را می گیرد و اینها را به حال خود رها می کند. این «وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۱ «لَا تَكِلْنِي إِلَى غَيْرِكَ»^۲ همین است. خدا افراد را به حال خودشان رها می کند.

پرسش: ممکن است ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ عام باشد، ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۳ خاص آن باشد که فقط متقین هدایت شوند و بقیه

پاسخ: یعنی آن هدایت پاداشی است. این درباره هدایت است که دو قسم است، آن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ عام است، ولی بهره برداری از این هدایت متعلق به متقین است، آن ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۴ یک مطلب سومی است؛ یک ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است؛ یعنی همه را هدایت کرد، ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ است؛ یعنی متقین از همان هدایت بهره می برند و دیگران بهره نمی برند. مرحله سوم این است که این متقین که بهره بردند، خدا به اینها پاداش می دهد، آن پاداش گرایش به تقوا است، میل به تقوا است، انزجار از گناه است، بوی بد گناه را استشمام می کنند و مانند آن. اما درباره اینکه اضلال یک امر وجودی نیست، یک حرف دیگری است؛ خدا گمراه می کند؛ پس خدای سبحان اضلال ابتدایی که اصلاً ندارد، اضلال کیفری دارد و اضلال کیفری هم برای کسانی است که حجت الهی بر آنها تمام شده و عالماً عامداً دارند بی راهه می روند، از این به بعد ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾ هست، این ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی چه؟ آیا یعنی اینها را به طرف گناه سوق می دهد؟ هرگز چنین کاری نمی کند! بلکه فیض خود را رها می کند و از اینها می گیرد، اینها را به حال خود رها می کند. در آغاز سوره مبارکه «فاطر» گذشت که ذات اقدس الهی ﴿مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثية)، ج ۲، ص ۲۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲.

۴. سوره نحل، آیه ۹۳.

مُؤْسِكَ ... وَ مَا يُؤْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ»^۱ خدا آن دری را که در رحمت است به روی کسی باز کند، هیچ‌کسی نمی‌تواند آن در را ببندد؛ اما اگر در رحمت را به روی کسی باز نکرد، هیچ‌کسی نمی‌تواند باز کند؛ این دومی امر عدمی است، فرمود: ﴿وَمَا يُؤْسِكُ﴾، نه اینکه چیزی می‌فرستد به نام ضلالت، خدا اصلاً یک چنین چیزی ندارد و جزء صفات سلبیه خداست. خدا گاهی لطف می‌کند، وقتی می‌بیند که او لایق نیست، لطف خود را برمی‌دارد و او را به حال خودش رها می‌کند؛ این «يَكِلُهُ إِلَى نَفْسِهِ» است، یکی از ادعیه مکرر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که «لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۲ وقتی شما یک کودک را به حال خود رها کنید می‌افتد! این طور نیست که انسان به حال خود رها بشود و بعد بتواند به مقصد برسد.

«فَتَحَصَّلَ أَنَّ الْهُدَايَةَ عَلَى قَسَمَيْنِ»، یک؛ «وَالْإِضْلَالُ مُنْحَصَرٌّ فِي قِسْمٍ وَاحِدٍ»، این دو؛ و «انَّ الْإِضْلَالَ أَمْرٌ عَدَمِيٌّ» نه امر وجودی، این سه؛ این ﴿عَلَى عِلْمٍ﴾ به هر حال مفعول واسطه است برای ﴿أَضَلَّهُ﴾، این چهار؛ منتها بحث در این است که آیا این حال است برای فاعل یا حال است برای مفعول؟ فخر رازی می‌گوید ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾، مثل اینکه ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾، نقل دیگر و مختار این است که ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ﴾ در حالی که او عالماً و عامداً دارد گناه می‌کند؛ البته ذات اقدس الهی به حال او در هر دو حال عالم است. پرسش: اضلالی که از روی توبیخ باشد، مثلاً از روز اول اضلال داشته باشد ...

پاسخ: نه، از اوّل هیچ‌کسی را خدا گمراه نمی‌کند، ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است! در هیچ جای قرآن یا روایتی نداریم که خدا در ابتدا کسی را گمراه بکند، هیچ نداریم! در ابتدا همه را هدایت می‌کند، بعد هم مهلت می‌دهد و در توبه را باز می‌کند! «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ»^۳ و مهلت می‌دهد. اینکه درباره ثواب دارد، اگر

۱. سوره فاطر، آیه ۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۲.

۳. الصحيفة السجادية، دعای ۴۵.

کسی کار خوبی کرد فوراً فرشته‌ها می‌نویسند و اگر کسی گناه کرد، چند ساعت تأخیر می‌اندازند تا بلکه توبه کنند، همین است! ذات اقدس الهی فوراً نمی‌نویسد، به فرشته‌ها هم دستور می‌دهد که فوراً ننویسید، مدتی مهلت بدهید بلکه توبه کند، استغفار کند، عفو کند و مانند آن.

پرسش: مشکل بشر بین جبر و اختیار نیست، بلکه بین عدم اراده و توفیق است.

پاسخ: بشر در همان اراده‌اش مختار است، بشر آزاد است، بشر مشکلی ندارد.

پرسش: اراده می‌کند، اما توفیقی ندارد.

پاسخ: نه! چرا؟! همین که اراده کرد، اگر وسیله پیدا نشد که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي»،^۱ این طور نیست که حالا اگر اراده کرد و وسیله پیدا نشد گرفتار معصیت بشود، این «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»،^۲ این شخص در صدد اطاعت بود، منتها حالا وسیله پیدا نشد. اگر یک امر دایر مدار نیت است «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳ که اصل است در مسئله عبادت و این روایت فراوان هم هست، کسی است که نیت کرده و واقعاً هم قصد داشت اطاعت کند؛ ولی وسیله آن پیدا نشد. به هر تقدیر فرمود این «أَضَلَّهُ اللَّهُ» مربوط به آن است.

تکوینی بودن بحث از وجود خارجی «جامعه» در قیامت

اما در اینکه «جامعه» وجود خارجی دارد یا نه؟ این یک بحث تکوینی است. در اینکه جامعه وجود اعتباری دارد، حرفی در آن نیست؛ اما مهم آن بحث تکوینی است که آیا واقعاً جامعه وجود جدایی دارد یا نه؟ سیدنا الاستاد بی‌میل نیستند که از بعضی از آیات استفاده کند که جامعه، وجود تکوینی دارد،^۴ چون آن برداشت و لطافتی که در

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۳۵۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۲۰.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ «...الأمة جماعة یجمعها مقصد واحد و الخطاب فی الآية علی ما یشهد به سیاق الآیات خطاب عام یشمل جمیع الأفراد المكلفین من الإنسان و المراد بالأمة النوع الإنسانی الذی هو نوع واحد و تأنیث الإشارة فی قوله «هذه أمتکم» لتأنیث الخبر...».

فرمایش ایشان هست «تبعاً للرواية»، شما در همه مفسرین نگاه کنید ببینید چنین حرف تازه و نویی هست؟ چه شیعه و چه سنی! اینها معمولاً ﴿تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً﴾؛ یعنی غالب امت هم در آن روز گرفتار «و انفسا» هستند؛ حالا یا کنایه است یا حقیقت، به زانو درمی آیند یا روی پنجه‌های پا می‌ایستند، می‌گویند همه به زانو درآمدند؛ یعنی واقعاً اینها در حال تکیه به زانو محشور می‌شوند، یا کنایه از ذلت اینهاست؟ ﴿تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً﴾، اگر ما گفتیم جامعه وجود دارد، جامعه وجود اعتباری دارد که حرفی در آن نیست و می‌گوییم دولت این کار را کرده، آیا دولت که مثلاً پنجاه نفر هستند، شما وقتی می‌خواهید سرشماری کنید ۵۱ نفر درمی‌آیند؟ یا همین پنجاه نفر هستند؟ اگر ملتی که پنجاه میلیون نفر هست - فرهنگشان یا طبق کفر است یا دین - وقتی می‌خواهید در نظام تکوین سرشماری کنید، آیا پنجاه میلیون وجود است یا ۵۱ میلیون وجود است؟ آنها که می‌خواهند بگویند جامعه وجود تکوینی دارد، در صد این هستند که جامعه یک پنجاه میلیون وجود فردی دارد، البته یک وجود؛ یعنی یک وجود تکوینی جدای خارجی دارد، اثبات آن کار آسانی نیست، درک آن هم کار آسانی نیست! اما می‌گوییم جامعه فرهنگش این است، جامعه این‌طور می‌کند یا دولت این‌چنین می‌کند، دولت آن‌چنان می‌کند یا فلان گروه این‌چنین می‌کند یا فلان حزب این‌چنین می‌کند. آیا حزبی که صد عضو دارد، وقتی شما بخواهید سرشماری بکنید، می‌گویید ۱۰۱ وجود تکوینی در خارج است، یا صد وجود تکوینی است و یک وجود اعتباری؟ اعضای دولت که پنجاه نفر هستند، وقتی می‌خواهید سرشماری کنید می‌گویید پنجاه وجود و یک وجود تکوینی جدا دارد یا وجود اعتباری دارد؟ در اینکه وجود اعتباری دارد که این «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است، بحث در این است که وجود تکوینی دارد که او را به بهشت می‌برند و جهنم، این حرف چه در شیعه و چه سنی نیست، این حرف تازه‌ای است که سیدنا الاستاد دارد! آیا شما وقتی می‌خواهید به جهنم برید، اگر ملتی گرفتار کفر بود و ملت پنجاه میلیونی بود، پنجاه میلیون و یک نفر را به جهنم می‌برید؟ اگر سعادتمند بود پنجاه میلیون و یک نفر را به بهشت می‌برید؟ این آیه این را می‌خواهد بگوید! اگر امت

وجود جدایی داشته باشد و نامه اعمال جدا داشته باشد، بهشت جدا دارد، جهنم جدا دارد، سوخت و سوز جدا دارد، پنجاه میلیون یک طرف، آن یکی هم یک طرف، چنین چیزی است؟! وجود اعتباری همه جا هست؛ البته دولت وجود اعتباری دارد، حزب وجود اعتباری دارد، جامعه و مجمع وجود اعتباری دارد، این کتاب جامعه در قرآن متولی این بحث است.

علت ﴿جَائِئَةً﴾ بودن امة در قیامت

فرمود: ﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ﴾ همه آن روز زانوی ذلت به زمین دارند، این یک مطلب، چون به هر حال همه مشکل دارند، کسی با اخلاص عمل آورده باشد خیلی کم هستند، مگر اوحدی از بندگان - انبیا و مرسلین - اینها این طور هستند! غالب ما مشکل جدی داریم، تا عملی که انجام می دهیم امضای من و ما پای آن نباشد رضایت نمی دهیم؛ می خواهیم به نام ما باشد، عکس ما باشد، این بازی ها هست! این لقب برای من باشد، چرا اسم ما را نبردند؟ چرا اول اسم ما را نبردند؟ این بازی کودکانه برای غالب افراد هست «إِلَّا مَا خَرَجَ بِالْذَّلِيلِ»؛ لذا غالب افراد آن روز زانو به زمین می زنند، همین حرفی که غزالی و امثال غزالی در کتاب های اخلاق نوشتند، شما در میلیون ها نفر چنین آدمی پیدا کنید گیرتان نمی آید! اینها را می گویند راه اخلاق! اگر کسی پنجاه سال امام جماعت مسجدی بود، بعد آقایی آمد که مردم به طرف او استقبال کردند و او را رها کردند، هیچ یعنی هیچ! اگر هیچ تفاوتی در او پیدا نشد، معلوم می شود که او در این پنجاه سال داشت خدا را عبادت می کرد؛ اما اگر گله شروع شد که مردم عجب خوش استقبال و بد بدرقه ای هستند! ما را رها کردند و ما این همه خدمت کردیم، معلوم می شود پنجاه سال در خدمت خودش بود! این طور آدم کجا پیدا می کنید! اخلاق یعنی این! اخلاق غیر از موعظه است، چون موعظه علم نیست؛ آدم خوب باشید، جهنم نروید، حرف بد نزنید، اینها که راه علمی ندارد، کدام نفس است که گناه می کند؟

کدام شأن است که گناه می‌کند؟ گوشه‌ای از حرف اخلاق را مرحوم شیخ انصاری در بحث غیبت - اگر ملاحظه فرموده باشید - در مکاسب^۱ مطرح کرد، در آن جا غیبت یک حکم فقهی دارد که حرام است؛ اما چطور می‌شود که انسان آن واجب را که امر به معروف و نهی از منکر است انجام نمی‌دهد که به بهشت برود، این غیبت را که حرام است انجام می‌دهد که به جهنم برود؟ دل تو اگر برای حکم خدا می‌سوزد، آنکه واجب است را بگو، امر به معروف بکن و به خودش بگو! چرا پشت سرش می‌گویی؟! پشت سرش بگویی که اثر ندارد! به خودش بگویی امر به معروف است! آن واجب را انجام نمی‌دهد؛ اما این حرام را انجام نمی‌دهد. مرحوم شیخ انصاری، چون آن عقدهٔ حقارت است، منشأ آن خودخواهی است و منشأ آن احساس کمبود است، یک چند سطری درباره راز غیبت بحث کرده که این می‌شود اخلاق، اخلاق غیر از موعظه است؛ موعظه غیبت نکنید است، چطور می‌شود که آدم غیبت می‌کند؟ مشکل او چیست؟ چرا آن واجب را انجام نمی‌دهد و حرام را انجام می‌دهد؟ اگر دلش برای دین می‌سوزد، آن واجب را انجام بدهد که به بهشت برود! چرا این حرام را انجام می‌دهد که به جهنم برود؟ پس این کمبودی دارد، حقارتی دارد، عُقده‌ای دارد، می‌خواهد برتر بشود یا می‌خواهد او را تحقیر کند، این است!

بنابراین، این امام جماعت اگر در طی این پنجاه سال هیچ فرقی پیدا نکرد، معلوم می‌شود که در این پنجاه سال در خدمت مسجد بود و داشت خدا را عبادت می‌کرد، واعظ هم همین‌طور است! چند دهه یکجا می‌رفت، حالا امسال او را نگفتند و به شخص دیگری گفتند؛ مدرّس این‌طور است، واعظ این‌طور است، گفت:

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم *** یا جام باده یا قصه کوتاه^۲

۱. کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری ط - الحدیثة)، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲. دیوان حافظ، غزل ۴۱۸.

از این جهت است که اکثری مردم گرفتار محرومیت از اخلاص هستند؛ لذا زانو زده در قیامت محسور می‌شوند. اگر جامعه وجود داشته باشد، آن جامعه را به جهنم می‌برند یا جامعه را به بهشت می‌برند! ما وقتی می‌گوییم وجود اعتباری، دیگر بهشت و جهنمی در کار نیست، همین پنجاه نفر هستند یا همین صد نفر هستند یا همین پنجاه میلیون هستند؛ اما وقتی وجود تکوینی شد، باید به سراغ بهشت و جهنم هم بود و باید به عالم دیگر هم رفت.

برگشت ﴿أُمَّةٌ﴾ به مجموعه‌ای از حقایق گذشته و حال انسان

فرمود: ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾، گاهی حساب فرد است که روشن است، گاهی به نام امت است؛ به نام امت که باشد، در سوره مبارکه «کهف» و همچنین در سوره مبارکه «إسراء» از نامه اعمال سخن به میان آمده است؛ در سوره مبارکه «کهف» آیه ۴۹ این است: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ که متن عمل را می‌بینند؛ نظیر ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ﴾^۳، چه کسی این را حاضر کرده است؟ ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾، به هر حال این عمل که حاضر می‌شود یک مُحْضِر می‌خواهد! در طایفه دیگر از آیات فرمود: ﴿عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتُ﴾^۴؛ خود انسان حاضر می‌کند! پس معلوم می‌شود این انسان مجموعه‌ای از حقایق گذشته و حال است. چه کسی حاضر می‌کند؟ این یک بخش است که ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾، یک طایفه دارد که خود این عمل غمی‌آید و آن را احضار می‌کنند: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا﴾^۵ این طایفه دوم. طایفه سوم: چه کسی احضار می‌کند؟ ﴿عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتُ﴾، معلوم می‌شود که ما مجموعه‌ای هستیم که از ما جدا نیست، این را داریم می‌آوریم! آن وقت

۳. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

۴. سوره تکویر، آیه ۱۴.

۵. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

مسئله کتابت حساب خاصی پیدا می‌کند، ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾^۶ که از درون او سر درمی‌آورد.

حالا او خود متن عمل را می‌بیند؛ اگر توبه کرده او «مُبَدَّلُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ» این را تبدیل می‌کند به عمل زیبا و عمل زشت را اصلاً نمی‌بیند، چون توبه کرده است و اگر کسی آبروی دیگری را حفظ کرد، سعی کرد که آبروی دیگران را نریزد، در قیامت آبروی او ریخته نمی‌شود. در همین کلمات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که - چند سال قبل خود آن روایت را از کتاب خواندیم - وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض می‌کند که پروردگارا! من دلم می‌خواهد که اعمال امتم را به خود من واگذار کنی که من نزد انبیای دیگر خجل نشوم! ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که اعمال امت تو را من شخصاً به عهده می‌گیرم، طرزی با آنها رفتار می‌کنم که حتی تو هم متوجه نشوی که نزد تو خجالت بکشند!^۷ این برای ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۸ بودن اوست! این در کلمات نورانی پیغمبر هست؛ اما این متعلق به کیست؟ متعلق به کسی است که در تمام مدت سعی کرده تا آبروی دیگران را حفظ بکند.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات *** بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن^۹

آبروی کسی را نبردن، ما چه کار داریم؟! آبروی مردم حیثیت مردم است، این را باید ما حفظ بکنیم! ذات اقدس الهی می‌داند که چه وقت رسوا بکند و چه وقت رسوا نکند! آبروی کسی را نیش نزیم و آبروی کسی را نبریم و اگر کسی سعی کرد «سَتَّارُ الْغُيُوبِ» باشد، آبروی او هم مستور و محجوب است! طرزی در قیامت خدای سبحان

۶. سوره اسراء، آیه ۱۳.

۷. نهج الفصاحة، ص ۵۱۷: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ حِسَابَ أُمَّتِي إِلَيَّ لِئَلَّا تَقْتَضِحَ عِنْدَ الْأُمَمِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ بَلْ أَنَا أَحَاسِبُهُمْ فَإِنْ كَانَ مِنْهُمْ زَلَّةٌ سَتَرْتُهَا عَنْكَ لِئَلَّا تَقْتَضِحَ عِنْدَكَ».

۸. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۹. دیوان حافظ، غزل ۳۹۳.

عمل افراد را بررسی می‌کند که کسی در کنار اوست اصلاً نمی‌بیند و نمی‌شنود! در مسئله نور هم گذشت که بعضی‌ها ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾^{۱۰} اما آنها که کنار او ایستاده‌اند در ظلمت و تاریکی هستند، چون این نظیر نور شمس نیست که به همه یکسان بتابد.

چگونگی دعوت مردم در روز قیامت

فرمود که همه زانو می‌زنند؛ حالا یا تکوینی است یا کنایه از ذلت است! فرمود ما همه را دعوت می‌کنیم و مردم اعمال خودشان را می‌بینند؛ گاهی هم نظیر آنچه در سوره مبارکه «إسراء» است، فرمود ما افراد را به نام رهبران‌شان می‌خوانیم، آیه ۷۱ سوره «إسراء» این است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾، می‌گوییم علوی بیایند! حسنی بیایند! حسینی بیایند! که به نام امام می‌خوانند، این یک شرف است! آنها که شیعه بودند و پیرو اینها بودند صف می‌بندند؛ اما آنها که ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^{۱۱} ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾^{۱۲} و مانند آن، فرعون‌ها بیایند! غرودی‌ها بیایند! به نام آنها که ائمه کفر هستند صف می‌بندند؛ این یک مرحله یا یک نحوه خواندن است و مرحله دیگر ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾.

﴿فَمَنْ أُوْتِيَ﴾ در عین حال که به نام امامشان - یا امام حق است یا امام جور - آمدند ﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^{۱۳} این چیزی را که انسان با دو انگشت خود این را لوله می‌کند و پرتاب می‌کند دور می‌اندازد را «فتیل»^{۱۴} می‌گویند؛ یعنی به این اندازه به کسی در قیامت ستم نمی‌شود!

۱۰. سوره حدید، آیه ۱۲.

۱۱. سوره قصص، آیه ۴۱.

۱۲. سوره توبه، آیه ۱۲.

۱۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۱۴. لغت‌نامه دهخدا، فتیل: ... آنچه از چرک بدن که با انگشتان بتایی.

این آیه دارد که ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾، امت اگر وجود جدا داشته باشد که اثبات آن سهل نیست؛ آن آقایان که در کارهای عقلی تلاش می‌کنند، می‌گویند وجود مُساق با وحدت است، هر امر موجودی واحد است و هر چیزی که مصداق واحد باشد وجود دارد. کثرت، دیگر با وجود سازگار نیست؛ یعنی هزار نفر که اینجا نشسته‌اند یا پانصد نفر که نشسته‌اند یا صد نفر که نشسته‌اند، ما هزار و یک نفر یا پانصد و یک نفر یا صد و یک نفر نداریم، اگر صد نفر یک جا نشسته‌اند، صد تا وجود است و بیش از صد وجود که نیست! اگر پنجاه میلیون در یک مملکت زندگی می‌کنند، پنجاه میلیون وجود است، پنجاه و یک میلیون وجود که نیست! این وجود مُساق با وحدت است. آنها که پاسخ می‌دهند، می‌گویند ما در علوم عقلی دو وحدت داریم: یک وحدت داریم که مُساق با وجود است که هر جا وجود هست وحدت است و هر جا وحدت است وجود هست؛ یک وحدت داریم که در مقابل کثرت است - کثرت در مقابل وحدت است - آن وحدتی که در مقابل کثرت است، آن مُساق وجود نیست، این زیر مجموعه وجود است؛ زیرا یکی از بحث‌های تقسیمی فلسفه این است که «الموجودُ إمَّا واحدٌ و إمَّا کثیر»؛ مثل اینکه بگویند: «الموجودُ إمَّا علّةٌ و إمَّا معلولٌ»، «إمَّا مجردٌ و إمَّا مادیٌّ»، «إمَّا جوهرٌ و إمَّا عرضٌ»، «إمَّا واحدٌ و إمَّا کثیر». بحث وحدت و کثرت در فلسفه زیر مجموعه آن «الوجود» مطلق است؛ «الوجود» مطلق یک «الواحد» مطلق دارد که مُساق آن است. آن وحدتی که مُساق با وجود است، آن وحدت مطلق است و وجود مطلق؛ این وحدتی که در مقابل کثرت است، زیر مجموعه وجود است؛ اینها در بحث جامعه در قرآن^{۱۵} آمده است.

به هر تقدیر اثبات اینکه جامعه یک وجود تکوینی جدایی داشته باشد کار سهلی نیست؛ آن وجود را باید جهنم ببرند، آن وجود را باید بهشت ببرند، آن چه وجودی است که به بهشت می‌رود؟ آن چه وجودی است که به جهنم می‌رود؟ آن چه وجودی است که کتاب جدا دارد؟

اما اگر گفتیم افراد دو تا حیثیت دارند: یک حیثیت فردی دارند و یک حیثیت جمعی و این امت به آن حیثیت جمعی جامعه برمی‌گردد، دیگر مستلزم وجود جداگانه نیست؛ اما آن لطیفه سیدنا الاستاد البته هم‌چنان روی قلّه اوج خودش سرجایش محفوظ است و از روایت هم استفاده کردند، حالا آن روایت را هم می‌خوانیم.

﴿وَوَرَى كُلِّ أُمَّةٍ جَائِيَةٌ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾، نه «بما كنتم»! همان ﴿مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ که شما می‌بینید آن یا می‌گزد یا می‌پروراند!

حقیقت یا مجاز بودن نطق «کتاب» در روز قیامت

بعد فرمود: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ﴾؛ این کتابی است که سخن می‌گوید. آیا از سنخ اعتبار و مجاز است؟ یا نه، ﴿أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^{۱۶} حقیقت است که دست و پا حرف می‌زنند، چشم و گوش حرف می‌زنند؛ دهن بسته است، ولی زبان حرف می‌زند! زبان در دهان بسته حرف می‌زند، نظیر دست و پا حرف می‌زند! زبانی که بخواهد حرف بزند باید دهن باز باشد، معلوم می‌شود زبان دو گونه حرف می‌زند: یک وقت با دهان باز حرف می‌زند، مثل حرف‌های معمولی که ما در دنیا زدیم؛ اما یک وقت این دهان را می‌بندند ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾^{۱۷} زبان بسته حرف می‌زند، این حرفش؛ نظیر ﴿أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ می‌تواند باشد، ﴿تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾ می‌تواند باشد، زبان بسته حرف می‌زند، آن‌طوری است که دست

۱۶. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۱۷. سوره یس، آیه ۶۵.

حرف می‌زند، آن‌طوری است که پا حرف می‌زند. زبان اگر بخواهد به طور عادی حرف بزند باید دهن باز باشد و حال اینکه فرمود: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾، پس دو گونه حرف زدن داریم: یک حرف زدن عادی است که دهن باز است و یک حرف زدن دنی داریم که با دهن بسته است؛ آن‌طور حرف زدن مثل اینکه دست حرف می‌زند و پا حرف می‌زند، آن گونه زبان حرف می‌زند. به هر حال دو گونه زبان را به حرف می‌آورند؛ آن وقت این زبان بیچاره که حرف می‌زند، به سود او که حرف نمی‌زند، علیه او شهادت می‌دهد! فرمود در قیامت این کتاب ما هم حرف می‌زند! آیا کتاب ما که حرف می‌زند مجاز است؟ نظیر اینکه کسی که نامه اعمال او را نوشته‌اند می‌گوید آقا! این سند گویاست، این سند گویاست مجاز است! این سند که حرف نمی‌زند! می‌گوید این امضای شما گویاست؛ یک وقت است نه، واقعاً حرف می‌زنند، ما دلیلی نداریم که این را حمل بر مجاز کنیم.

پرسش: اینکه فلاسفه می‌گویند هر عضوی کارهای عضو دیگر را در آن دنیا انجام می‌دهد، آیا این آیه همین را نمی‌فرماید؟

پاسخ: آنچه حقیقت بود که اینها برابر حیات زنده‌اند، آن‌گاه حیاتشان ظاهر می‌شوند؛ دو گونه حرف زدن هست، ما از دست و پا حرفی نشنیدیم و نمی‌شنویم، ولی در قیامت حرف می‌زنند. آن‌طوری که دست و پا حرف می‌زنند، آن‌طور زبانی که در دهان بسته حرف می‌زند، حرف می‌زند و همان‌طور ممکن این کتاب حرف بزند و مجاز نباشد. ما از تمام اسرار آن‌جا که باخبر نیستیم، این هم محتمل است، آن هم محتمل.

معنی کلمه استنساخ با توجه به آیه ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ...﴾

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾؛ این «کتابُ الله» است، اسناد این کتاب به خدای سبحان، نه برای اینکه او کاتب است! اینها چون چنین است، خیال کردند که همان نامه اعمال است؛ این ﴿نَسْتَنسِخُ﴾ را که به طور عادی

معنی کردند، این ﴿كِتَابُنَا﴾ یعنی کتاب اعمال شماست که بر اثر ایمان و کفر گاهی به دست شما می‌دهیم و گاهی به دست چپ می‌دهیم، این کتاب شماست؛ ولی چون ما نوشتیم می‌شود کتاب ما! اما وقتی ﴿نُسْتَنْسِخُ﴾ را معنا کردیم، معلوم می‌شود که ﴿كِتَابُنَا﴾ می‌شود «کتابُ الله».

این روایت در جوامع روایی ما فراوان است، هم در کتاب کنز الدقائق^۱ هست و هم غالب جوامع روایی این روایت را دارند که وجود مبارک حضرت فرمود: «أَوْ لَسْتُمْ عَرَبًا؟»^۲ مگر شما عرب نیستید؟ عرب وقتی گفت «إِستَنْسَخ» یعنی چه؟ «نستنسخ» یعنی چه؟ «إِستَنْسَخنا، نستنسخ، إِستَنْسَخ» یعنی «هاهنا امورٌ ثلاثه»: یکی اصل است مثل نسخه خطی، دیگر اینکه ما روی نسخه اصل چیزی برمی‌داریم، استنساخ می‌کنیم و ما هم هستیم که استنساخ می‌کنیم، پس یک مُستنسخ است یک نسخه است و یک اصل؛ وقتی گفتیم استنساخ کرد یعنی چه؟ یعنی نوشت یا این را براساس نسخه اصل نوشت؟ حضرت فرمود مگر عرب نیستید شما؟ «أَوْ لَسْتُمْ عَرَبًا» خدا که نگفت: «نَكْتُبُ!» آن آیاتی که دارد: ﴿إِنْ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تُمْكُرُونَ﴾^۳ یک حرف دیگری است یا هر چه که بگویید: بگویید: ﴿لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾^۴ یک حرف و یک طایفه دیگر است؛ اما استنساخ یعنی استنساخ! یعنی یک کتاب اصلی هست که آن نزد «الله» هست، ما براساس آن استنساخ می‌کنیم؛ عمل شما نسخه است و اصل نزد ماست. در روایاتی که در کنز الدقائق هست و در جوامع روایی دیگر هم هست، فرشتگانی هستند که این عمل را از متن گوهر ما و مطابق آنچه نزد خداست درمی‌آورند، بعد وقتی بالا می‌برند مدبرات امر این نسخه را با آن اصل مطابقت می‌کنند؛ یعنی ذات اقدس الهی می‌داند که این شخص فردا چه کاری را می‌کند، با اینکه می‌تواند آن خلاف را نکند، هر چه هم به او می‌گویند او این خلاف را انجام می‌دهد و دیگری که راه ثواب را می‌رود، با اینکه می‌تواند راه گناه را

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۴۷۶.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۴، ص ۳۶۷.

۳. سوره یونس، آیه ۲۱.

۴. سوره زخرف، آیه ۸۰.

برود، راه ثواب را می‌رود! با اینکه پیشنهادهای فراوانی را دادند - پیشنهاد رشوه دادند - او قبول نکرد و راه خیر را رفت؛ آن‌جا قبلاً می‌نویسند که این می‌شود اصل، فرشته‌ها می‌آیند متن این وجود خارجی را که نسخه است برابر آن اصل استخراج می‌کنند، بعد می‌برند بالا؛ آن بالایی است که «کتابُ الله» است، فرمود: ﴿كَتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ این را آن روایات دارد. خیلی از آقایان این روایت را هم نقل کردند؛ اما به این نکته پی نبردند؛ شما زمخشری را نگاه کنید، می‌گوید: «نستنسخ» به معنی «نستکتب»؛^۱ فخر رازی را نگاه می‌کنید، می‌گوید: «نستنسخ» به معنی «نستکتب».^۲ در بین ما مرحوم شیخ طوسی^۳ بعد مرحوم امین‌الاسلام،^۴ گویا گوشه‌ای به مشام اینها رسید، اما یک چیزی را به عنوان احتمال ذکر می‌کنند؛ اما فعل‌گونه بیایند به میدان و بگویند «نستنسخ» یعنی «نستنسخ» و هیچ ارتباطی به «نستکتب» ندارد، این کار/المیزان^۵ است.

پرسش: اصل، عمل من نسخه ... نزد خداست که خدا «مستنسخ» است یا اصل نزد ... ؟

علم خداوند به معدومات و حتی ممتنعات بر فرض وجود

پاسخ: اصل نزد خداست که خدا می‌داند زید چه می‌گوید و چه می‌کند، این یک؛ فردا وقتی که فرشته‌ها می‌آیند متن عمل را برابر آن نسخه اصل با آن خارج می‌کنند؛ در همین جا از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند که ذات اقدس الهی علم به معدومات دارد یا نه؟ فرمود نه تنها علم به معدومات دارد، علم به ممتنعات بر

۱. الکشاف عن غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۹۳؛ «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ الْمَلَائِكَةَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» أی نستکتبهم أعمالکم ﴿فِي رَحْمَتِهِ﴾ فی جنته.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۸۱؛ «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ الْمَلَائِكَةَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» أی نستکتبهم أعمالکم.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۲؛ «و معنی نستنسخ نستکتب الحفظه ما يستحقونه من ثواب و عقاب و نلقى ما عدها مما أثبتته الحفظه لأهم یشتون جمیعہ».

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۲۰؛ «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» أی نستکتب الحفظه ما كنتم تعملون فی دار الدنيا و الاستنساخ الأمر بالنسخ مثل الاستكتاب الأمر بالكتابة و قيل المراد بالكتاب اللوح المحفوظ یشهد بما قضی فیہ من خیر و شر و علی هذا فیکون معنی نستنسخ أن الحفظه تستنسخ الحزنه ...».

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۷؛ «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» کتابا و أصلا و إن شئت فقل فی أصل و کتاب یستنسخ و ینقل منه و لو أريد به ضبط الأعمال الخارجیه القائمة بالإنسان بالكتابة لقلیل إنا كنا نكتب ما كنتم تعملون إذ لا نكتبه تستدعی فرض هذه الأعمال کتابا و أصلا یستنسخ و لا دلیل علی كون «یستنسخ» بمعنی یستکتب كما ذكره بعضهم».

فرض وجود دارد؛^۱ یعنی چیزی که ممتنع است، اگر موجود می‌شد چه می‌شد را هم خدا می‌داند، بعد به آیه سوره «انعام» استدلال می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾^۲، وقتی که بساط دنیا کلاً برچیده شد و حالا که دیگر دنیایی نیست، ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۳ شد، ﴿إِذَا السَّمَاءُ انفطرت﴾^۴ شد، ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۵ شد، زمین عوض شد، آسمان عوض شد، کل اوضاع عوض شد با قیامت، دیگر ما دنیایی نداریم! آن وقت رجوع عده‌ای از جهنم به دنیا محال است، چون دنیایی نیست تا او برگردد؛ ولی در سوره «انعام» دارد که خدا می‌فرماید که ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾؛ اگر بر فرض دنیایی باشد و اینها از جهنم دربیایند و بروند دنیا، باز همین فساد را انجام می‌دهند؛ لذا حضرت فرمود ذات اقدس الهی نه تنها به معدومات علم دارد، بلکه به ممتنعات «علی فرض وجودها» علم دارد. بنابراین این جزء اسرار می‌شود و از بحث تفسیر بیرون است؛ آن وقت افراد را که به جهنم می‌برند یا به بهشت می‌برند چطور درمی‌آید، راهی دیگر است؛ اما این مقداری که بحث عادی است و بحث مفسران شیعه و سنی است این است که خدا می‌فرماید که شما هر کاری که کردید از بین نرفته، حاضر است، یک؛ بعد مُحَضَّر است، دو؛ بعد خود شما آن را حاضر می‌کنید ﴿عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ﴾^۶، این سه؛ حجت الهی می‌شود بالغ؛ لذا انسان می‌گوید: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۷ چاره جز اعتراف نیست، ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾^۸.

۱. التوحید (للصدوق)، ص ۱۳۶.

۲. سوره انعام، آیه ۲۸.

۳. سوره تکویر، آیه ۱.

۴. سوره انفطار، آیه ۱.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۶. سوره تکویر، آیه ۱۴.

۷. سوره کهف، آیه ۴۹.

۸. سوره ملک، آیه ۱۱.

در چنین فضایی فرمود عده‌ای که می‌خواهند بروند بهشت دو شرط دارد: یکی حُسن فاعلی و یکی حُسن فعلی؛ آدم خوب و کار خوب. «مؤمن» آدم خوبی است، روح او طیب و طاهر است، کار او هم خوب است. با فقدان «احدهما»، اگر آن حُسن فاعلی را از دست داد - معاذ الله - کافر بود که اصلاً به بهشت راه ندارد و اگر حُسن فاعلی را از دست نداد مؤمن بود؛ ولی حُسن فعلی نداشت و معصیت کرد، او به اندازه معصیت خود سوخت و سوز می‌شود، بعد دارد: «أُولَئِكَ عَتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ»^۱ در ماه مبارک رمضان و لیالی قدر، فیض الهی شامل این جهنمی‌ها می‌شود که مؤمن و مسلمان بودند؛ منتها گناه کردند، «أُولَئِكَ عَتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» آزاد می‌شوند. برای ورود به جهنم حجت بالغه می‌خواهند. اگر کسی کافر بود یا اگر کسی مؤمن بود؛ ولی عمل صالح انجام نداد بهشت نمی‌رود؛ اما جهنم رفتن و جهنمی شدن او شرط دارد و آن شرط این است که حجت الهی بر او بالغ شده باشد، به او می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾^۲ مگر آیات ما نیامده؟ معلوم می‌شود اگر کسی کافر بود یا مؤمن بود؛ ولی در اثر استضعاف و اینکه دسترسی نداشت عمل صالح انجام نداد - الآن بخشی از کسانی که در روستاهای دورافتاده چین و امثال چین هستند که ذکر می‌کنند، بعضی از دوستان ما که آنجا رفتند گفتند این عزیزان وقتی نام امام و انقلاب را شنیدند زن و بچه همه صف کشیدند، اینها از اسلام فقط «لا إله إلا الله» را بلد هستند، اصلاً نماز بلد نیستند و نشنیدند که نماز چیست! برای اینکه سالیان متمادی دولت کمونیستی در آنجا حکم می‌کرد، پدران و مادران اینها کشته شدند، بعداً اینها فرزندانی هستند که نه قرآنی در آنجا هست و نه کتاب دعا هست! گفت تمام مردم این محل فقط یک «لا إله إلا الله» بلد بودند، اصلاً نماز را نشنیدند که نماز چیست یا روزه چیست! - لذا در این بخش

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶..

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۵.

می‌فرماید که اینها کسانی هستند که اگر بخواهند به جهنم بروند، می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾، معلوم می‌شود که تا حجت الهی بالغ نشود کسی جهنم نمی‌رود. آن‌جا هم ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ﴾^۱ خواهد بود.

پرسش: ...از طرفی حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) را هم به تنهایی یک امت می‌دانیم.

پاسخ: آن شخص است، برای اینکه آن مسیر امام است، در حقیقت چون مسیر افراد را عوض کرده است، چون

جامعه را تبدیل کرده، جامعه الحاد و شرک را عوض کرده است ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾^۲.

علت بالغ نشدن حجت الهی بر عده‌ای از افراد

پرسش: طبق آیه ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ اینهایی که در روستاهای دور افتاده هستند، چه هدایتی برای اینها هست؟

پاسخ: همین استکبار نگذاشت! ﴿يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۳ همین است! «صد» با «صاد»، دو پیام تلخ دارد: یکی

﴿يَنْصَرِفُونَ بِأَنْفُسِهِمْ﴾، دیگری هم «يَصْرِفُونَ وَجْهَهُ النَّاسِ»؛ هم خودشان مُنصرف هستند و هم دیگران را مصروف

می‌دارند. یک صفحه قرآن در اتحاد جماهیر سوسیالیست شوروی، زمان کمونیستی، مثل یک کیلو هروئین بود، اعدام

محض بود، یک صفحه قرآن! اگر کسی می‌مُرد برای مجلس ترحیم یک صفحه قرآن را می‌خواستند تهیه کنند، در

زمان لنین و استالین و مانند اینها قاچاق محض بود. درست است که ایمان نیاوردند، اما حجت الهی بر آنها بالغ نشد.

افراد مشمول ﴿الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ و ﴿قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾ در قیامت

فرمود: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، یک - حُسن فاعلی - ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، دو - حُسن فعلی - ﴿فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ

فِي رَحْمَتِهِ﴾ این فوز مُبین است. ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اینها جهنم نمی‌روند، مگر این گروه: ﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي

۱. سوره انفال، آیه ۴۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۴۵.

تُثَلَّى عَلَيْكُمْ﴾، می‌گویند تا حجت الهی بالغ نشود کسی جهنم نمی‌رود، حالا اعراف هست، جای دیگر هست و رحمت الهی هست، آن بحث دیگری است؛ ولی این شخص را که کافر است - کافر مستضعف - دسترسی نداشت او چطوری به جهنم برود؟ ﴿أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ﴾، پس آیات الهی باید بالغ بشود، حجت الهی باید بالغ بشود، این شخص باید در برابر حجت الهی مستکبرانه برخورد کند و بشود مجرم. ﴿وَإِذَا قِيلَ﴾؛ همین گروه که جهنمی هستند، اگر به اینها گفته می‌شد که «وعد» الهی حق است، این «وعد» اعم از نوید و وعید است، چون به هر دو معناست، تلخی را هم می‌گویند وعید؛ البته برای فاصله انداختن و روشن شدن، در عذاب می‌گویند «أَوْعَدَ». ﴿وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ قیامت «بالضرورة» حق است که این را ملاحظه فرمودید، این ﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ مثل «بالضرورة» است، وقتی گفتیم دو دوتا می‌شود چهارتا، این قضیه یک موضوع دارد و یک محمول؛ اگر خواستیم به این قضیه جهت بدهیم بشود موجّه، می‌گوییم دو دوتا چهارتا «بالضرورة». یک وقت می‌گوییم «الانسانُ كاتبٌ بالامكان»، یک وقت می‌گوییم «الانسانُ ناطقٌ بالضرورة»، این «بالضرورة» جهت قضیه است، این ﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ هم به منزله جهت قضیه است؛ اگر به اینها گفته می‌شد قیامت ﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ است و «بالضرورة» است، ﴿قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ﴾ ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟! گمان می‌کنیم؛ اما از قیامت - معاذ الله - خبری نیست.

پرسش: آنهایی که پدر و مادر آنها کافر هستند یا مسلمان می‌باشند ولی دستورات دینی را درست عمل نمی‌کنند فرزندان آنها دچار مشکل هستند.

پاسخ: اگر اینها در فضای اسلامی زندگی می‌کردند و حجت در معرض آنها بود، هم بر دیگران واجب بود و هم بر آنها. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این روایت را از حضرت نقل می‌کند که ذات اقدس الهی درست است که

فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۱ فرمود که خدای سبحان هیچ تعهدی از مردم نگرفته که عالم بشوند، مگر اینکه قبلاً از علما تعهد گرفته که معلّم باشند، «لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»^۲؛ در همان روایت باب علم مرحوم کلینی هست که فرمود خدای سبحان از مردم، عالم شدن را تعهد نگرفت، مگر اینکه از علما تعلیم را تعهد گرفته باشد: «لِأَنَّ الْعِلْمَ قَبْلَ الْجَهْلِ»^۳، پس وجوب تعلیم قبل از وجوب تعلّم است! بر عده‌ای واجب است که معلّم جامعه باشند، چه اینکه بر جامعه واجب است متعلّم باشند. اگر دسترسی نبود، از دو طرف مقصّرند! یعنی کسی این جوان‌ها را دریافت و فقط در حوزه‌ها مانده که همین‌جا فقط مشغول کار خودش باشد و خیال می‌کند که در بهشت را به روی او باز می‌کنند، او مسئول است! مسئول شهر خودش است! مسئول روستای خودش است! باید برود هدایت بکند!

محیط شدن اعمال بر انسان در قیامت

فرمود: «إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا»؛ اما «وَمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ»^۴؛ می‌گویند ما یقین نداریم که مثلاً این طرف باشد یا آن طرف باشد؛ لذا عالماً عامداً حرف انبیا را ترک می‌کنند. «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۵، آن کارهایی که کردند، مسخره‌ای که می‌کردند یک موجود حقیقی واقعی است که اینها را در بر می‌گیرد، مثل سیم خارداری است که به اینها محیط است. اینهایی که «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»^۶ در قیامت به جایی می‌رسند که «حَاقَ بِهِمْ» یعنی «أَحَاطَ»؛ «يَحِيقُ» یعنی «يُحِيطُ»، «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۷ یعنی «لا

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ مُصَوِّرِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابٍ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامِ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهَالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْمُتَلَمَّاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ».

۳. سوره بقره، آیه ۸۱.

۴. سوره فاطر، آیه ۴۳.

يُحِيطُ». اینها بی که ﴿أَخَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾، «حاط بهم ما كانوا يعملون»، ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾.

«أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا!»

«والحمد لله رب العالمين»